

# لطفاً يك دقيقه سكوت كنيد

يك تك گویی بلند

در نقد بعضی از معیارهای

تصویرسازی برای کودکان و نوجوانان

کریم نصر

تأیید شده که ما را در صراط مستقیم سلیقه‌های رایج نگاه می‌دارد. معیارهایی برای بی‌عیب تصویر کردن و مورد قبول واقع شدن.

راستی «خوب بودن» یعنی چه؟ سؤال: آیا آثار ون گوگ خوبند؟

جواب: بله، البته که خوبند.

سؤال: آثار ون گوگ نسبت به چه چیزی خوبند؟

این آثار نمی‌توانند نسبت به نقاشی‌های میکل آنژ خوب باشند. اگر قرار باشد شکل‌های تراش خورده و آرمانی و رنگ‌های خاموش میکل آنژ خوب باشند، شکل‌های زمخت و کج و کوله و رنگ‌های پرتنش ون گوگ نمی‌توانند خوب باشند. قطعاً اگر این امکان وجود داشت که میکل آنژ نقاشی‌های ون گوگ را می‌دید، او را به خاطر کج سلیقه‌اش سرزنش می‌کرد.

خوبی آثار ون گوگ را نسبت به چه چیزی می‌سنجیم؟ آثار او که در آنها معیارها و اصول تدوین شده زیبایی شناختی دوره‌های ما قبل او رعایت نشده‌اند، به چه اعتباری خوبند؟

ون گوگ، به اعتبار معیارهای میکل آنژ یا رامبراند و با تیسین خوب نیست؛ تعارف نکنیم. همه این هنرمندان اگر قادر بودند نقاشی‌های آیندگان را ببینند، بی‌شبهه و بدون کوچکترین تردید،

بس کنید دیگر! چقدر هندوانه زیر بغل ما می‌گذارد! چقدر ما «هنرمندان پراحساس» را ناز می‌فرماید! مگر چه گلی بر سر شما زده‌ایم؟ شما طوری ما را بار آورده‌اید که تا نازکتر از گل می‌شنویم، سرخورده می‌شویم و به زمین و زمان بدو بیراه می‌گوییم: «آه... اینجا هیچ کس آنم را نمی‌فهمد، هیچ کس قدرشناس نیست و کسی نمی‌فهمد که پشت این رنگ‌ها چه مفاهیمی نهفته‌اند» چرا شما، خانم‌ها و آقایانی که این مقاله را می‌خوانید، حرف دلتان را به ما نمی‌زنید؟ خوب، بگذارید گریه‌مان بگیری! چرا به خاطر آت و آشغال‌هایی که تحویل‌تان می‌دهیم سرزنش‌مان نمی‌کنید؟ مگر دنیای هنر به چند تا بچه ننه محتاج است؟

مگر هنرمندان چقدر به تأیید یا تکذیب دیگران کار دارند؟ مگر مولوی که گفت: «قافیه و فعله را گو همه سیلاب ببر پوست بود، پوست بود در خور مغز شعرا» چقدر دنبال تأیید یا تکذیب دیگران بود؟ اگر قرار باشد معیارها و اصول، معنا را بپوشانند، گو نباشد اصول.

خیر، هنرمندان به تأیید و تکذیب دیگران کاری ندارند. این ما هستیم، ما «هنرمندان ارجمند» که با معیارهای «خوب بودن» کار می‌کنیم. معیارهایی

تکنیکیشان می‌گیرند.

با این وجود، آثار ون گوگ خوبند، چون او نوعی زیبایی را ابداع کرد که گذشتگان از آن بی‌خبر بودند، نوع تازه‌ای از زیبایی که با هیچ ملاک و معیاری که قبل از او وجود داشتند، انطباق نداشت.

ما - هنرمندان ارجمند - اما چه می‌کنیم؟ تا می‌توانیم دنبال معیارها و اصول می‌گردیم. می‌خواهیم طوری کار کنیم که کسی از ما ایراد نگیرد. می‌خواهیم همه چیز را رعایت کنیم - برای رسیدن به یک پاسخ قطعی قطعی قطعی، می‌سؤال می‌کنیم و به دنبال جواب می‌گردیم.

سؤال: تصویرگری خوب برای کودکان و نوجوانان باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟

جواب: اِهه... بعله... البته همه متفق القولند که رنگ در نقاشی‌های کودکان باید شاد باشد و... طراحی باید صحیح باشد و... و ترکیب بندی هم باید بی‌عیب باشد.

پاسخ بالا، پاسخی فرضی نیست. همه شما، خانم‌ها و آقایانی که این مقاله را می‌خوانید، بارها و بارها این جملات را خوانده و یا شنیده‌اید، اما هر چه گذشته‌اید کمتر تصویری را یافته‌اید که واقعاً واقعاً واقعاً و عمقاً نهنان نفوذ کند.

تصویرهای ما قادر نیستند تا عمق جان شما نفوذ کنند، به این دلیل که ما - تصویرگرانی که نازکتر از گل نشنیده‌ایم - دوستی به آن معیارها و اصول طلایی چسبیده‌ایم و تند و تند آثار «بی‌عیب» و منطبق با آخرین دستاوردهای علمی! تحویل شما می‌دهیم و نمی‌دانیم که هنرمند اگر قرار است هیچ چیز نداشته باشد، باید یک چیز را ده‌بار بیشتر از دیگران داشته باشد: دل، دلی که با آن به دریا برزد

و بگوید هر چه بادا باد.

هنرمندان دلشان به اندازه دریاست، اما ما دلمان به چه اندازه است؟ ما که هر چه بر طبق اصول شناخته شده اعلام شده استاندارد شده کار می‌کنیم و آثار خود را بیشتر برق می‌اندازیم، کمتر جواب می‌گیریم که چقدر دل داریم. ما نمی‌توانیم تا عمق جان مخاطبانمان نفوذ کنیم، چون دلمان به اندازه یک فنجان است و هنر را بر طبق آخرین اصول علمی، پشت میزهای کامپیوتر یاد گرفته‌ایم و درک نکرده‌ایم که آن اصول، پای افزارند، نه مقصد.

بگذریم، داشتیم درباره آن معیارهای جانوی حرف می‌زدیم. خوب، حالا به من بگوید، این معیارهای طلایی تأیید شده استاندارد شده که می‌گوید رنگ آمیزی تصویرهای کودکان باید شاد باشند،<sup>(۱)</sup> چه فکری به حال لحظه‌های تنهایی یک کودک کرده‌اند؟ چه فکری به حال عاشورا و بدنهای تکه تکه شده کرده‌اند؟ چه فکری به حال هیروشیما و پوست‌های گُر گرفته کرده‌اند؟ نکند توقع دارند که «هنرمندان ارجمند» باید با رنگ آمیزی کار کرده باشند؟! رنگی که نتواند معنای تنهایی، درد، وحشت و هزاران احساس پیچیده دیگر را برساند، به چه کار می‌آید؟ مگر هنرمند عملاً طرب است که در هر شرایطی موظف باشد با ساز اصول برقصد تا مخاطبین خود را شاد نگاه دارد؟ و اصلاً مگر قرار است کودکان ما همیشه شاد باشند؟

البته، همه ما با تمام وجود آرزو می‌کنیم که کودکانمان آینده‌ای سرشار از آرامش و صلح داشته باشند، اما این آرزو مربوط به آینده است، گذشته را چه کنیم، چنگیز، هلاکو و تیمور را چه کنیم؟

این معیارهای طلایی تأیید شده استاندارد شده که می‌گوید رنگ آمیزی تصویرهای کودکان باید شاد باشند، چه فکری به حال لحظه‌های تنهایی یک کودک کرده‌اند؟ چه فکری به حال عاشورا و بدنهای تکه تکه شده کرده‌اند؟

رنگی که نتواند معنای تنهایی، درد، وحشت و هزاران احساس پیچیده دیگر را برساند، به چه کار می‌آید؟ مگر هنرمند عملیه طرب است که در هر شرایطی موظف باشد با ساز اصول بر قصد تا مخاطبین خود را شاد نگاه دارد؟ و اصلاً مگر قرار است کودکان ما همیشه شاد باشند؟ البته، همه ما با تمام وجود آرزو می‌کنیم که کودکانمان آینده‌ای سرشار از آرامش و صلح داشته باشند، اما این آرزو مربوط به آینده است، گذشته را چه کنیم؟

موجودی مضحک با دماغ کوفته‌ای و سیبیل‌های نُن ژوانی، در کمال با مزگی و در انطباق با «اصول».

...بله... بله، می‌دانم که دیگر شورش را در آورده‌ام. واضح است که منظور از «صحیح» انطباق با واقعیت است و من در کمال بی‌انصافی بحث را به بیراهه کشانده‌ام. پس حالا که این طور است، اجازه بدهید برای «صحیح» تخیل کردن هم دستورالعمل‌هایی صادر کنیم. مثلاً بگوییم که دیگر هیچ قورباغه‌ای حق ندارد لباس بپوشد و در کنار شاهزاده خانمی راه برود، چون برقرار کردن رابطه «صحیح» بین آنها و قورباغه‌ها غیر واقعی است! همچنین بگوییم که دیگر هیچ سیمرغی، زال نپرورد و لک‌لک‌ها بچه‌ها را برای پدرها و مادرها به ارمغان نیاورند و دیگر هیچ مادر بزرگی داخل کنویبی به مسافرت نرود!

نه، واقعیت این است که این «اصول» فقط هنرورزان دست دوم را می‌پرورند، آدم‌هایی که دل‌هایشان به اندازه همان ماهیچه‌ای است که در کتابهای زیست‌شناسی ترسیم شده است.

...به معیار بعدی بپردازیم. گفتند که ترکیب بندی باید «بی‌عیب» باشد. چشم! پس لطفاً شما بگویید کجای کاغذ بی‌عیب‌تر است تا من قورباغه‌ها را در آنجا بکشم. آیا اجازه می‌دهید یک درخت در مرکز ثقل کاغذ بکشم؟

نه، این که خیلی پیش پا افتاده است. تو به این ترتیب رابطه‌ای متقارن به وجود می‌آوری که دلچسب نیست و هر بچه‌ای هم می‌تواند این کار را بکند. مثل اینکه تو چیزی درباره ترکیب بندی نمی‌دانی، برو کمی

درباره اینها هم چیزی به کودکانمان نگوئیم؟ اگر کودکانمان چیزی درباره گذشته ندانند، چه آینده‌ای در انتظار آنها خواهد بود؟ آینده‌ای بی‌گذشته، بنا شده بر هیچ، با آدم‌هایی بی‌خاطره که از زیر بته به عمل آمده‌اند، همبرگر می‌خورند، آدامس می‌چوند و نیششان تا بناگوش باز است! اوه بیو. گاد دم ایت.

بکنریم. شاید حرفهای بالا را قبول نداشته باشید، اما فکر نمی‌کنید بر نتیجه پیروی از همین دستورالعملهای سطحی است که بیشتر کتابهای کودکان ما انباشته از رنگ‌هایی است که با مضمون کتاب بیگانه‌اند و دل آدم را آشوب می‌کنند؟

به دستور العمل بعدی بپردازیم. گفته‌اند که طراحی باید «صحیح» باشد،<sup>(۱)</sup> اما «صحیح بودن» هیچ گاه تعریف نشده است. به این خاطر هر تصویرگر برای خودش معیاری برای «صحیح طراحی کردن» دارد که سعی می‌کند نحوه طراحی اش را با آن معیار تطبیق دهد.

مثلاً بر طبق همین اصل است که تصویرگر مادر کتابی که به منظور «پرورش فکری نوجوانان» چاپ شده است، برای ترسیم کردن یک رستم «صحیح» تصویرش را در انطباق کامل با «سوپر من» قرار می‌دهد. جالب اینجاست که این رستم وقتی می‌خواهد «رخش» را بتازاند، مثل کابوی‌ها می‌گوید: «برو حیوون!»

و اما به منظور ارائه یک رستم «صحیح» برای خریسال، قهرمان ملی ما در انطباق کامل با کوتوله‌های بندانگشتی والت دیسنی قرار می‌گیرد!

«معنا» از مفهوم ترکیب بندی حذف می‌شود و اصول زیبایی شناختی با روشهای تحلیل منطقی به چند جمله کاهش می‌یابد، همان می‌شود که شده است. بر طبق این معیارها و اصول سطحی، هنرمندان باید قبل از شروع به کار، یک ماشین حساب برای محاسبات کمپوزیسیونی، یک خط کش برای به دست آوردن تناسبات «صحیح» و یک قلم موی استریل برای رنگ آمیزی بر طبق آخرین دستاوردهای بهداشت روانی، در کنار خود داشته باشند.

مطالعه کن<sup>(۱)</sup>

زیبایی شناختی با روشهای تحلیل منطقی به چند جمله کاهش می‌یابد، همان می‌شود که شده است. بر طبق این معیارها و اصول سطحی، هنرمندان باید قبل از شروع به کار، یک ماشین حساب برای محاسبات کمپوزیسیونی، یک خط کش برای به دست آوردن تناسبات «صحیح» و یک قلم موی استریل برای رنگ آمیزی بر طبق آخرین دستاوردهای بهداشت روانی، در کنار خود داشته باشند.

اما ببخشید، همه هنر شرقی روی اصل تقارن شکل گرفته است و از کجا و کجا می‌آیند تا بناهای ما را ببینند که بدون استثنا بر طبق همین شیوه «پیش پا افتاده» بنا شده‌اند.

بله، آن چیز دیگری است. مربوط به شرق قدیم است. پس «ژوکوند» داوینچی چه؟ آن هم که در مرکز ثقل تابلو ترسیم شده است؟ پس «مدرسه آتن» رافائل چه؟ آن هم که براساس اشکال متقارن بنا شده است؟ پس دهها اثر هنری دیگر که براساس شکل‌های متقارن بنا شده‌اند و هنوز هم می‌شوند، چه؟

نه، این دستورالعملها فقط یک مشت فن ورز تولید می‌کنند که بدون اجازه آنها جرئت جیک زدن ندارند. می‌پرسید پس معیار و ملاکی وجود ندارد؟ می‌گویم قطعاً وجود دارد، اما اولاً این معیارها در حدی که ما از سر و تهشان می‌زنیم، ساده و سراسر نیستند و به چند جمله تقلیل پیدا نمی‌کنند. دوم اینکه همیشه پذیرای تحولات و ابداعات تازه‌اند و به همین جهت قابل انعطافند. معیارهای تبدیل شده به چند جمله خشک، نه تنها هنرمند نمی‌پرورند، بلکه جرئت حرکت و جوشش را از بین می‌برند. بر طبق همین دستورالعمل‌هاست که هنرجو، حوزه فعالیتش را با یک حوزه فعالیت صرفاً «فنی» اشتباه می‌گیرد و با به کارگیری مکانیکی آنها، اثری از پیش مرده را خلق می‌کند.

خیر، مسئله «پیش پا افتادگی» این با آن شیوه نیست. هنرمندان، مدیست نیستند که شیوه‌های بیان خود را از جدیدترین شیوه‌های «ارائه شده» انتخاب کنند. هنرمندان، آن رابطه‌ای را که معنای مورد نظرشان را بیان کند «ابداع» می‌کنند، اما وقتی «معنا» از مفهوم ترکیب بندی حذف می‌شود و اصول

تصویرگر ما در کتابی که به منظور «پرورش فکری نوجوانان» چاپ شده است، برای ترسیم کردن یک رستم «صحیح» تصویرش را در انطباق کامل با «سوپر من» قرار می‌دهد. جالب اینجاست که این رستم وقتی می‌خواهد «رخش» را بتازاند، مثل کابوی‌ها می‌گوید: «برو حیوون!»

حالا خانم‌ها و آقایان، در پایان این مقاله، ممکن است از شما تقاضا کنم که برای شادی روح هنری رهروانی که با عشق به هنر آغاز کردند و هیچ‌گاه درنیافتند که برای هنرمند شدن باید دل داشت و آن را به دریا زد، برخیزید و یک دقیقه سکوت کنید!



نفر سوم: «بعضی از نقاشان از رنگهای سرد و خاموش استفاده می‌کنند که این هم باعث دل‌تنگی و زدگی کودکان می‌شود. چه بهتر که از رنگها و فضاهای شاد و زنده و شفاف استفاده شود. مگر نه اینکه نقاشان کودکان برای خوشحالی هر چه بیشتر بچه‌ها کار می‌کنند؟...»

[معلم و خانواده/ سال تحصیلی ۶۰-۵۹/ شماره‌های ۲ تا ۴/ صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷]

۲. در این مورد هم به دو نمونه ذیل برخوردیم: مورد اول یکی از اساتید تصویرگری است که بعد از انتقاد از تصویرگرانی که سعی می‌کنند با شیوه‌های کودکانه کار کنند، می‌گویند... «تصویرگر باید صحیح نگریستن را به کودک یاد بدهد...»

[رویش/ شماره چهارم/ ۲۲ آبان ۶۸/ صفحه ۲۷]  
مورد دوم، یکی از دست‌اندرکاران چاپ و نشر ادبیات کودک است که، «در مواجهه با کودکان زیر دبستان (و حتی سالهای آغاز دبستان) که کاربرد و تأثیر تصویر به مراتب بیشتر از سنین دیگر است، هر چه این تصاویر در طراحی و رنگ آمیزی کاملتر و غنی‌تر باشند، جذابتر و در ایجاد ارتباط با مخاطب موفق‌ترند. متأسفانه در هر دو مورد یاد شده واژه‌های «صحیح» و «کاملتر» کاملاً گنگ و تعریف نشده باقی می‌مانند.»

[رویش/ شماره چهارم/ آبان ۶۸/ صفحه ۲۲]

۳. در مورد ترکیب بندی، تاکنون به هیچ مورد نظری مدون برخوردیم. در عمل نیز در ارزیابی ترکیب بندی به بیان صفت‌هایی مانند: خوب یا بد، بی‌عیب یا ناقص و متحرک یا بی‌تحرک اکتفا شده و منتقد خود را درگیر مناسب یا نامناسب بودن ترکیب بندی نمی‌کند. در کتابهای آموزشی هم تنها به معرفی انواع ترکیب بندی‌های رایج اشاره شده و نویسنده هم به فراخور گرایش خود نوعی را تأکید و نوع دیگر را تکذیب می‌کند. ترکیب بندی متقارن - یعنی موردی که اشیا نسبت به یک محور، به صورت متقارن چیده می‌شوند - از مواردی است که در بسیاری موارد منع شده است. مثلاً در یکی از کتابهای شناخته شده آموزش شیوه طراحی، در این مورد چنین آمده است:

«شیوه ترکیب بندی هندسی به دلیل کیفیت منطقی بودنش چندین قرن مورد استفاده قرار گرفت، ولی از آنجا که آزادی عمل نقاش را محدود می‌ساخت، رفته رفته منسوخ شد.»

[شیوه طراحی/ محسن وزیری مقدم/ انتشارات سروش/ ۱۳۶۰/ صفحه ۲۰۴]

واضح است که استفاده از صفت «منسوخ شده» به معنای هشدار به هنرجو برای پرهیز از به کارگیری این نوع ترکیب بندی است.

۱. در نظام آموزش هنر ایران، ویژگی‌های تصویرسازی برای کودکان و نوجوانان به صراحت جمع‌بندی نشده است، اما برخورد با افراد دست‌اندرکار تصویرگری و دانشجویان رشته هنر و با توجه به انتظاری که این نوجوانان در مخاطبان عام کتابهای کودکان و نوجوانان به وجود آورده‌اند روشن می‌کنند که بیشتر اینان از مجموع آموزش‌ها و فضای موجود در کار حرفه‌ای، به جمع‌بندی مشخصی رسیده‌اند. در این صورت، من در هر مورد از موارد ذکر شده، یعنی: رنگ، طراحی و ترکیب بندی، شاهد مثال را از اشخاص متفاوت خواهم آورد

اما در مورد (ضرورت شاد بودن رنگ) شاهد مثال بسیار زیاد است. من تنها با مراجعه به کتابخانه کوچکم در اولین کوشش‌ها به مورد زیر برخوردیم: در این گفتگو سه تن از تصویرگران شناخته شده در مورد «رنگ» در تصویرسازی برای کودکان چنین می‌گویند:

نفر اول: «... تصور من بر این است که خطوط ساده و به کار بردن رنگهای شاد و زنده بیشتر مورد توجه کودکان است.»

نفر دوم: «باید از خطوط ساده و رنگهای زنده به گونه‌ای که برای کودک دلپذیر باشد استفاده کرد...»